روزنامه شرق

عکس: AP

«مهدی مطهرنیا»، تحلیلگر روابط بین‌الملل در گفت‌وگو با «شرق»:

خاورمیانه پس از ۲۰۱۶ روی آرامش نمی‌بیند

عبدالرحمن فتح‌الهی

سال ۲۰۱۶ میلادی هم با تمام فرازونشیب‌هایش به پایان رسید، اما از اواسط سال گذشته میلادی بود که برخی این پرسش را مطرح کردند که «آیا قرار است ۲۰۱۶ بدترین سالی باشد که پشت سر می‌گذاریم؟». شاید ناظرانی ترجیح می‌دهند نیمه خالی لیوان را ببینند و با اشاره به جنگ‌ها و خشونت‌های فزاینده در اقصی نقاط جهان، محکم‌تر از گذشته بر طبل ناامیدی بکوبند؛ اما اگر بخواهیم خوشبین باشیم می‌توان نشانه‌هایی برای امیدواری هم پیدا کرد. واقعیت این است که ۲۰۱۶ نه در یک قرن گذشته که حتی بدترین سال در نیم‌قرن گذشته هم نبوده است. در سال جاری میلادی دولت کلمبیا و شورشیان فارک پس از نیم‌قرن درگیری پیمان صلح امضا کردند و پس از نیم‌قرن انزوا، روابط میان کوبا و ایالات متحده آمریکا به کلی دگرگون شد. اما نکته مهم اینجاست که در واقع، خاورمیانه شبیه هیچ یک از دیگر مناطق جهان نیست. این منطقه همیشه ناآرام، سال ۲۰۱۶ نیز روزها و ماه‌های بسیار پرتلاطمی را پشت سر گذاشت. تجاوزهای نظامی، حملات تروریستی، کودتا، سرکوب مخالفان، بن‌بست‌های سیاسی ـ اقتصادی و این اواخر هم ترور سفیر روسیه در برابر نگاه رسانه‌های خبری از مهم‌ترین تحولات خاورمیانه در سالی بود که گذشت، اما نگاه تحلیلی و دقیق‌تر مهم‌ترین تحولات کشورهای خاورمیانه در ۲۰۱۶ و ارزیابی آینده این منطقه ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیک در سال ۲۰۱۷ را در گفت‌وگویی با دکتر «مهدی مطهرنیا»، کارشناس و تحلیلگر ارشد روابط بین‌الملل پی خواهیم گرفت.

در نگاه کلی به خاورمیانه در سال ۲۰۱۶، می‌توان بازیگران این منطقه را به چهار دسته کلی؛ اول تروئیکای قدرت یعنی تهران، ریاض، آنکارا و دوم کشورهای میانه و کم‌اهمیت‌تر نسبت به دسته اول مانند کشورهای سوریه، عراق، یمن که به واسطه عامل مهمی به نام جنگ در سطح منطقه و جهان مطرح شده‌اند و نهایتا نهادهای غیررسمی قدرت تقسیم کرد؟

آنچه در این تقسیم‌بندی شما دیده می‌شود، یک تقسیم‌بندی براساس مبانی تئوریکی-مکانیکی ابزار قدرت سیاسی در جایگاه اندیشه‌های وبری در روابط بین‌الملل است. اما باید گفت ساحت هولوتراپیک قدرت و جنبه کیفی و پیچیدگی مفهومی قدرت سیاسی هم در این تقسیم‌بندی باید لحاظ شود، چراکه قدرت سیاسی در عرصه بین‌الملل اکنون از بُعد کمی به سمت کیفی، آن هم به دلیل رشد فناوری‌های ارتباطاتی و اطلاعاتی و گسترش فضای رسانه‌ای و شکل‌گیری جهانی که من آن را «جهان شیشه‌ای و بلوری» می‌نامم، در حال گذار است. اما در کل تقسیم‌بندی ذکرشده برای بررسی مسائل و رخدادهای روابط بین‌الملل در حوزه خاورمیانه گذشته از سال ۲۰۱۶، پذیرفتنی و مناسب است.

آیا همین خوانش سبب شد به نوعی ایران در رأس تروئیکای یادشده قرار گیرد؟ و در کل چرایی و چگونگی شکل‌گیری این تروئیکا و دلیل جای‌گرفتن ریاض و آنکارا در قاعده و نه رأسش را در چه نکات و مسائلی می‌بینید؟

بگذارید تروئیکای موردنظر را این‌گونه در نظر بگیریم تا بتوان نتیجه لازمه را در تحلیلش به دست آورد؛ ایران نماینده اسلام انقلابی، ترکیه نماینده اسلام دموکراتیک سکولار و عربستان نماینده اسلام سنت‌گراست. پس با توجه به این رویکرد می‌توان گفت ریاض به جای تکیه بر وجوه ایجابی اسلام سنتی فقط با درپی‌گرفتن جنبه سلبی و نشان‌دادن حکومت ضددموکراسی خشن و البته شبه‌دینی، سودای دستیابی به اهدافش را از این مجمر داشت. در نتیجه اسلام سلطنتی سنتی ریاض به فرسایش سیاسی دچار شد و مشکلات سوریه، عراق، بحرین و یمن در کنار سیاست‌های تنش‌آفرین با قدرت‌های اول منطقه، یعنی تهران و با شدت کمتری آنکارا، عربستان را از جایگاه شبه‌هژمونیکش به پایین کشید. از طرف دیگر، اسلام مدرن ترکیه اگرچه در ابتدای امر بسیار خوب عمل کرد و اگر به منوال سابق پیش می‌رفت، شاید به رأس این تروئیکا می‌رسید اما شاید با اشتباهات مرگ‌بار دولت اردوغان به دلیل غرور کیش شخصیتی به‌شدت کاذبش، با پررنگ‌کردن نقش ریاست‌جمهوری و در عوض کم‌رنگ‌کردن قدرت نخست‌وزیری، آنکارا که فکر رهبری خاورمیانه را در سرداشت، اکنون باید به فکر چاره‌ای برای ثبات داخلی خود باشد.

کودتای جولای ۲۰۱۶، حمله آگوست تحت عنوان «سپر فرات» به سوریه، تجاوز زمینی به عراق، وقوع نزدیک به ۲۰ انفجار تروریستی که آخرینش همین حمله اول ژانویه ۲۰۱۷ به یک کلوب بود، نشانه‌های بارز افول آنکارا از رأس قدرت است. اما از آن طرف بدون‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل قرارگرفتن تهران در رأس تروئیکای قدرت خاورمیانه، تعقل‌گرایی و بالابردن شعور سیاسی خلاف دو کشور دیگر است. نکته اینجاست که تهران به جای دنبال‌کردن اقدامات تقابلی تنش‌آفرین به رویکرد سیاست تعاملی گرایش یافت. نکته‌ای که باید در این میان گفت آن است که اگر دولت «حسن روحانی»، سیاست‌های قهری ریاض و آنکارا را در پیش می‌گرفت، اکنون شاید ایران باید با حکومت بسیار خشن میلیتاریستی در ۴۰کیلومتری خود مبارزه می‌کرد.

فاجعه منا، حمله به سفارت عربستان در تهران، تصویب قانون جاستا برای ریاض از سوی بزرگ‌ترین حامی خود یعنی آمریکا، حضور ترکیه در مذاکرات سه‌جانبه سوریه، به‌آتش‌کشیدن دو سرباز ارتش ترکیه به وسیله داعش و... را هم باید در راستای خردورزی سیاسی دولت روحانی در سال ۲۰۱۶ قلمداد کرد یا اشتباهات خود عربستان و ترکیه؟

تهران در قبال تمامی موارد یادشده، فقط به دنبال آرامش و ثبات سیاسی بود. اگر در مسئله حمله به سفارت یا بدتر از آن ماجرای فاجعه منا، جانب احتیاطی را که نه از سر ترس، بلکه از سر اعتدال و عقلانیت سیاسی بود پیش نمی‌گرفت، نمی‌توانست از این مشکلات عبور کند. همچنین با کنترل شرایط به صورت نسبی تهران توانست دیدگاه‌های خود را در حوزه قدرت سیاسی رشد دهد؛ اما تصویب قانون جاستا محصول بی‌کفایتی ریاض بود. همچنان که تمام مشکلات داخلی و منطقه‌ای ترکیه هم نشئت‌گرفته از این نقیصه است. تهران با سیاستی مداراگرایانه در قبال اردوغان تنش‌آفرین، او را هم به جرگه مبارزه با تروریسم وارد کرد.

اما دسته دوم یا همان کشورهای میانه که به دلایل گوناگون، توان تأثیرگذاری لازمه را در مقایسه با تروئیکای قدرت ندارند، چرا در سال گذشته میلادی نتوانسته‌اند در بالفعل‌کردن توان تأثیرگذاری خود موفق عمل کنند که روشن‌ترینش عقب‌نشینی از قطع‌نامه پیشنهادی «عبدالفتاح السیسی» علیه شهرک‌سازی‌های اسرائیل به واسطه اقدامات «دونالد ترامپ» در دسامبر ۲۰۱۶ بود؟

باید گفت که مصر و لبنان در یک شرایط آشوب‌زده داخلی قرار دارند که مطمئنا بر عملکردشان هم تأثیرات منفی خود را خواهد داشت. ابتدا درباره مصر باید گفت که دولت قاهره از یک تشتت سیاسی به‌شدت رنج می‌برد. از یک سو با وجود کمک‌های بی‌دریغ مالی و تسلیحاتی ریاض به السیسی در زمان ساقط‌کردن دولت «محمد مرسی» و حتی بعد از آن، قاهره مواضعی خلاف عربستان را در قضیه سوریه و یمن در پیش گرفت و همین نکته سبب کم‌رنگ‌شدن روابط قاهره - ریاض شد. از سوی دیگر، با ازمیان‌بردن دولت اخوان‌المسلمین به وسیله ارتش به رهبری خود سیسی، عملا دشمنی با آنکارا را برای خود خرید. این در حالی روی داد که اتخاذ سیاست‌های تنش‌زا با تهران هم سبب سردی روابط شد و اگر مصر بخواهد به همین منوال ادامه دهد، شاید همین حضور نیم‌بندش هم دیگر به چشم نیاید و البته تداوم این عملکرد بر سیاست داخلی خود مصر هم تأثیرگذار است که باید در سال ۲۰۱۷ در آن تجدید نظری اساسی داشته باشد؛ اما درباره لبنان، بر این باورم که لبنان در کنار ایران دموکرات‌ترین کشور خاورمیانه است. این کشور با نظم خاص سیاسی‌اش از کثرت به وحدت می‌رسد، نه مانند عراق از وحدت به کثرت و این امر فقط به خاطر بافت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و قومی خاص لبنان است که حتی با وجود نبود دولت در بیش از دو سال هنوز این کشور ثبات خود را حفظ کرده است.

خاورمیانه هم در آرایش شکلی و هم در قالب و محتوای قدرت در حال تغییر است و این تغییر، بازتعریف قدرت سیاسی را بسیار پیچیده کرده است. ترکیه در عین ائتلاف با تهران و ریاض، همواره درصدد دیکته‌کردن حکومت اسلامی خود است؛ عربستان هم همین‌طور

انتخاب «میشل عون» به‌عنوان رئیس‌جمهوری از طیف هشتم مارس در کنار «سعد حریری» در جایگاه نخست‌وزیر از جناح ۱۴ مارس، موجب اصطکاک سیاسی در داخل لبنان در آینده به‌ویژه در انتخابات پارلمانی ماه می ۲۰۱۷ نمی‌شود؟

ببینید، در لبنان همواره اصطکاک سیاسی بوده و هست؛ اما چیزی که بیروت را متفاوت می‌کند، شیوه عبور از بحران‌هاست. نتیجه جابه‌جاشدن قدرت از طریق رهبران جامعه بدون تنش، درگیری و خون‌ریزی است؛ پس تفاوت دموکراسی لبنان با بقیه در همین انتقال قدرت به شیوه مسالمت‌آمیز آن است.

برای اولین بار در سال ۲۰۱۶ شاهد رویارویی اسرائیل با چالش‌های اساسی دیپلماتیک، آن‌هم در سطح بین‌الملل بودیم؛ از متعلق‌دانستن مسجدالاقصی به مسلمانان از طرف یونسکو در اکتبر تا قطع‌نامه ۲۳ دسامبر علیه شهرک‌سازی‌های اسرائیل آن‌هم با وتونکردن آمریکا. با این تفاسیر تحلیل شما از جایگاه اسرائیل در خاورمیانه در سال گذشته چیست؟

ببینید، اسرائیل در سال ۲۰۱۶ میلادی از یک سونامی فرار کرد. در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا براساس یک عملکرد زیرپوستی سیاسی که در تل‌آویو و واشنگتن روی داد، اسرائیل با موتور روشن و چراغ خاموش از ترامپ حمایت کرد. اتاق‌های فکر هم در خود اسرائیل و هم در نیویورک و واشنگتن، ترامپ را روی کار آوردند. اگر «هیلاری کلینتون» پیروز می‌شد، یک سونامی بسیار بزرگ برای اسرائیل رخ می‌داد که پیش‌لرزه‌هایش همین مواردی بود که گفتید؛ اما دایره این انتقادات حتی در اروپا هم بیشتر شده و دیگر غرب مانند گذشته حاضر به پرداخت هزینه‌های اسرائیل نیست. از سوی دیگر ترامپ هم اگر رفتار متمایزی دارد، باید دید که در پایان دور اولش یا به‌قدرت‌رسیدن احتمالی‌اش در دور دوم، این رویکرد متفاوت با حال را اتخاذ می‌کند یا خیر؛ و در نهایت باید دید حال بد اسرائیل و تنش کم‌سابقه‌اش با رئیس‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶، با ماه‌عسل ترامپ و «بنیامین نتانیاهو» چقدر بهتر می‌شود و در کل این ماه‌عسل چقدر طول می‌کشد.

اما نمی‌توان نقش مهم عراق و سوریه را فارغ از مشکلاتی که به آن دچارند، در خاورمیانه نادیده گرفت. عراقی‌ها در ابتدای سال گذشته میلادی داعش را در الانبار و صلاح‌الدین شکست دادند و در اواخر سال هم به آزادسازی تقریبی موصل دست یافتند؛ سوریه هم با بازپس‌گیری حلب و اجرای آتش‌بس در اواخر امسال عملکرد مثبتی را در جنگ با تروریسم برداشت. از طرف دیگر در پی توافقات رهبران داخلی یمن با مجلس این کشور، شورای‌عالی سیاسی یمن هم شکل گرفت که خود اقدام بسیار مهمی در بهبود شرایط این کشور است. عملکرد این مثلث از دیدگاه شما چگونه است؟

با تمام نکات مثبت و خوبی که بیان شد، باید گفت که خاورمیانه دیگر روی امنیت دائمی‌اش را نخواهد دید، حتی با فرض ازبین‌رفتن داعش و دیگر گروه‌های تروریستی. آمریکا مؤلف داعش است نه مؤسس آن، شما به خاطرات هیلاری کلینتون مراجعه کنید؛ هیچ کدام از آنها معطوف به تأسیس داعش نیست؛ بلکه متذکر رشد و استفاده ابزاری از آنهاست. کارگردانان بازی سوریه و عراق جای دیگری هستند؛ اما تنش‌گران در خود منطقه حضور دارند. کمترین تنش‌گری که حضور عینی کم‌رنگی را دارد، خود آمریکاست که رهبری عملیات‌هایی را بر عهده دارد که به‌هیچ‌وجه انجامش را بر عهده نمی‌گیرد.

آمریکا ابتدا سعی در تضعیف تروئیکای تهران- ریاض- آنکارا داشت. واشنگتن در سال ۲۰۱۶ هم مدیریت امنیت نسبی را در برنامه خود داشت که نشست صلح سوریه در همین راستاست، چراکه می‌خواهند سوریه با برنامه واشنگتن در ریل صلح قرار گیرد و این فقط به دلیل آن است که کشورهای این منطقه در مرکز جغرافیای جهان قرار دارند و در صورت رسیدن به صلح پایدار، احتمال راندن قدرت‌های فرامنطقه‌ای به وسیله آنان وجود دارد.

میزان نقش‌آفرینی و تأثیر نهادهای دیگر قدرت در خاورمیانه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نکته‌ای که باید در ابتدا گفت آن است که نهادها در خاورمیانه با یک شاخص ارزیابی نمی‌شوند و هر کدام براساس شرایط و اقتضائات مکانی، زمانی و البته ایدئولوژیک‌شان، به صورتی کاملا جداگانه تحلیل می‌شوند. ابتدا درباره نهادهای قدرتی مانند القاعده، داعش و النصره باید گفت نه در سال ۲۰۱۶، بلکه از ۲۰۱۳ تاکنون قدرت تأثیرگذاری زیادی داشته‌اند که وضعیت اسفبار امروز خاورمیانه گواه این نکته است. اما این نهادها تأثیری بالا، منفی و تنش‌زا دارند که در اواخر سال گذشته میلادی با بازپس‌گیری حلب، بخشی از موصل و طرح آتش‌بس در سوریه تضعیف شده است. از طرفی دیگر، برخی از کانتون‌های خودمختار هم در اثر فعل و انفعالات نهادهای دسته اول به وجود آمده و رشد حیات یافتند که این هم دلیلی بر تأثیرگذاری البته مخرب نهادهای دسته اول است؛ برای مثال، کانتون کردهای سوریه در اثر درگیری با داعش به وجود آمده اما این نهادها در قیاسشان با دسته اول بار تأثیری کمتری دارند البته استثنائاتی مانند خودمختاری کردستان عراق نیز وجود دارد. اما درباره اعراب فلسطین وضعیت به گونه دیگری است؛ شاید نقطه تمایز این نهادها را در مدت‌زمان طولانی و پیچیدگی‌های مسائل اعراب و اسرائیل باید دید که البته در طول تاریخ با شدت و ضعف‌هایی تأثیرگذاری خود را ثابت کرده‌اند که چند دوره انتفاضه، جنگ‌های هشت روزه و ۲۲روزه و... نمونه‌هایی از آن هستند.

و در آخر ارزیابی شما برای آینده خاورمیانه در سال ۲۰۱۷ میلادی چیست؟

در پایان نکته‌ای که باید ذکر کرد متأسفانه در بررسی‌ها و تحلیل‌ها به آن بهایی داده نمی‌شود و آن هم تحول در هویت قدرت است. به دیگر سخن، هویت قدرت با سرعتی فزاینده در حال تغییر است، شاید در گذشته براساس دیدگاه‌های سنتی کلاسیک ماهیت قدرت به عنوان ابزار تعریف می‌شد، اما اکنون باید پذیرفت جهان در حال گذار است و خاورمیانه هم به عنوان یکی از مهم‌ترین و شاید هم مهم‌ترین نقطه ثقل جهان، این گذار را در چهارراه اتفاقات خود در سال‌های اخیر به‌ویژه در ۲۰۱۶ دیده است. این منطقه هم در آرایش شکلی و هم در قالب و محتوای قدرت در حال تغییر است و این تغییر، بازتعریف قدرت سیاسی را بسیار پیچیده کرده است. ترکیه در عین ائتلاف با تهران و ریاض، همواره درصدد دیکته‌کردن حکومت اسلامی خود است. عربستان هم همین‌طور.

خاورمیانه پس از سال ۲۰۱۶، معیار مناسبی برای تغییر و تحولات آینده نیست. من دراین‌میان مسئله هارتلند بزرگ را که کمربندی از منتهی‌الیه شمال آفریقا شروع و تا منتهی‌الیه مرزهای آسیای جنوب شرق امتداد دارد را مطرح می‌کنم. آنچه در حوادث و رخدادهای سیاسی چند سال اخیر و به‌ویژه سال ۲۰۱۶ شاهدیم، ترسیم سیاست‌های واشنگتن در راستای گذر از هارتلند نو یا خاورمیانه عربی به نوهارتلند است. شما خاورمیانه را ببینید، سوریه شاهد این مدعاست. آمریکا به گونه‌ای چالش سوریه را ریل‌گذاری کرده که حتی روسیه، چین، ژاپن، کره‌جنوبی و... را هم در آن درگیر کرده است. درکل همه دلارها و هزینه‌های گذشته و آتی این کشورها، نه به نفع خودشان یا سوریه و منطقه خاورمیانه، بلکه فقط به نفع آمریکا صرف می‌شود. پس درنهایت همان‌طور که قبلا هم گفتم، باید در ارزیابی آینده خاورمیانه گفت وضعیت این منطقه نه در سال ۲۰۱۷ که در سال‌های بعد هم روی امنیت را به صورت دائمی نخواهد دید، چراکه نهادهای قدرت غیررسمی و از آن مهم‌تر عوامل فرامنطقه‌ای، صحنه‌گردان حوادث خاورمیانه هستند.

یادداشت

چرا نتانیاهو خشمگین است؟

سیف‌الرضا شهابی

تصویب قطع‌نامه ۲۳۳۴ در محکومیت اسرائیل در شورای امنیت سازمان ملل درباره توسعه شهرک‌سازی در سرزمین اشغالی که رأی مثبت ۱۴ کشور و رأی ممتنع ایالات متحده (بزرگ‌ترین حامی اسرائیل) را دربر داشت، سبب خشم شدید مقامات اسرائیلی و به‌ویژه «بنیامین نتانیاهو»، نخست‌وزیر تندرو اسرائیل، شد. تاکنون کمتر موردی مشاهده شده که نتانیاهو این‌چنین خشمگین شده باشد و دست به حرکاتی بزند که در عرف دیپلماتیک و روابط بین کشورها مقبول نباشد تا جایی‌که او دستور داده روابط کاری تل‌آویو با ۱۴ کشور قطع شود. نخست‌وزیر اسرائیل بعد از تصویب این قطع‌نامه، دو تهدید داخلی و خارجی را پیش‌روی خود احساس می‌کند و به‌این‌خاطر دست به تحرکاتی می‌زند که در عرف دیپلماتیک فاقد ارزش و اعتبار است. نتانیاهو از این واقعیت در روابط دیپلماتیک بین کشورها غافل است که با این اقدامات فرصت‌هایی که تل‌آویو از آن برخوردار است را در معرض تهدید قرار می‌دهد.

در بُعد داخلی، بزرگ‌ترین تهدید برای نتانیاهو، سست‌شدن و فروریختن قدرتش در داخل است. نخست‌وزیر اسرائیل همواره با امنیتی‌کردن فضای داخلی اسرائیل مخصوصا در زمان انتخابات، در پی کسب آرای اسرائیلی‌هاست. رأی شورای امنیت درباره عملکرد نخست‌وزیر اسرائیل در مناطق اشغالی ۱۹۶۷ ضربه‌ای بزرگ به اعتبار نخست‌وزیر تندرو اسرائیل در داخل تلقی می‌شود. از این دیدگاه نتانیاهو خوف از ناکامی در انتخابات آینده دارد و از دیگرسو مخالفانش در داخل قوی‌تر عمل خواهند کرد و سیاست خارجی و مدیریت او را در حل مناقشه فلسطین- اسرائیل به چالش خواهند کشید. بلافاصله بعد از محکومیت اسرائیل، سیاست‌مدارانی از جمله «تزیپی لیونی»، وزیر خارجه سابق اسرائیل و رئیس سابق حزب «کادیما»، در پی محکومیت عملکرد نتانیاهو برآمد و تلاش کرد تا از آب گل‌آلود ماهی خود را صید و زمینه را برای تخریب نتانیاهو برای شکستش در انتخابات آینده مهیا کند. در بعد خارجی قطع‌نامه ۲۳۳۴ یک شکست بزرگ برای اسرائیل تلقی می‌شود. آرای مثبت ۱۴ کشور از ۱۲ کشوری که با تل‌آویو روابط حسنه دارند و همچنین واشنگتن که بزرگ‌ترین حامی استراتژیک اسرائیل در چند دهه اخیر بود، در محکومیت عملکرد اسرائیل، بزرگ‌ترین ضربه را به حیثیت این رژیم وارد کرد. اسرائیل سال‌هاست تلاش می‌کند تا در سطح جهانی خود را رژیمی برحق که براساس رأی مجمع عمومی سازمان ملل و اصول دموکراسی شکل گرفته و قالب‌بندی شده معرفی کند و نمی‌خواهد بپذیرد که یک اشغالگر است، حتی در سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷. براین‌اساس تصویب این قطع‌نامه بیش از پیش اسرائیلی‌ها را نسبت به آینده‌شان نگران کرده است و در انزوا قرار می‌دهد و به مثابه قرارگرفتن در گوشه رینگ بوکس تلقی می‌شود. تل‌آویو خوف آن را دارد که بعد از کنفرانسی که قرار است در اواسط ژانویه ۲۰۱۷ در پاریس برگزار شود، دومین ضربه به اسرائیل در جهت کارشکنی‌هایی که برای ادامه مذاکرات صلح به عمل می‌آورد، وارد شود؛ به‌خصوص اینکه زمزمه‌هایی مبنی‌بر اینکه امکان دارد بعد از پایان این کنفرانس، پیش‌نویس قطع‌نامه دیگری در روزهای پایانی دولت «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری آمریکا، در شورای امنیت مطرح شود و به‌این‌ترتیب نتانیاهو با جنجال‌سازی می‌خواهد از پیش‌نویس احتمالی جلوگیری کند.

نگاه

اخم آمریکایی

هادی فیروزی

خوش‌وبش دیپلماتیک ترامپ با تایوانی‌ها، گنجاندن همکاری نظامی با تایوان در هزینه‌های نظامی آمریکا و انتصاب یک اقتصاددان سرسخت منتقد چین در مقام رئیس شورای تجارت ملی ازسوی ترامپ هرکدام به‌تنهایی برای خشمگین‌شدن مقامات چینی کافی است. پس از موفقیت اخیر جمهوری‌خواهان در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، سیاست‌های این کشور علیه چین تشدید شده است، به‌طوری‌که «دونالد ترامپ»، رئیس‌جمهوری منتخب آمریکا، اعلام کرده است درمورد برخی از ملاحظات آمریکا درباره چین تجدیدنظر می‌کند. از سویی دیگر، در داخل آمریکا برخی قانون‌گذاران از دونالد ترامپ و کابینه جدیدش خواسته‌اند که بحران حقوق‌بشر در چین را جدی‌تر بگیرند و در نتیجه در روابط آمریکا و چین تجدیدنظر کنند. کمیسیون مشترک دولت و کنگره درباره چین، نهادی مستقل از دولت آمریکاست که بر حقوق‌بشر و توسعه حاکمیت در چین نظارت دارد. «کریس اسمیت»، عضو جمهوری‌خواه مجلس نمایندگان آمریکا، در جلسه اخیر این کمیسیون با اشاره به اینکه بین بحران حقوق‌بشر در چین و امنیت و توسعه آمریکا ارتباطی مستقیم وجود دارد، گفت: «نادیده‌گرفتن این واقعیت‌ها منجر به سیاست‌ها و یک دیپلماسی نادرست خواهد شد».

اسمیت با اشاره به سرکوب‌های سال اخیر در چین ازسوی دولت این کشور که در آن اصلاح‌طلبان، نویسندگان مخالف دولت و وکلای حقوق‌بشر هدف قرار گرفته بودند، از رئیس‌جمهوری منتخب و کابینه جدید خواست تا سیاست‌های خود در قبال چین را با توجه به وضعیت حقوق‌بشر در این کشور توسعه دهند. او از آقای ترامپ خواست تا مقامات چینی که مرتکب جرائم جدی در حوزه حقوق‌بشر شده‌اند را تحریم کند.

چین، تایوان را بخشی از خاک خود می‌داند و با استقلال این سرزمین به‌شدت مخالف است. به‌همین‌دلیل تماس تلفنی اخیر ترامپ با رهبر تایوان باعث برانگیخته‌شدن خشم مقامات چینی شد. آنها این تماس را نقض «چین واحد» می‌دانند که در آن چین، تایوان را بخشی از سرزمین خود می‌پندارد. این در حالی است که ترامپ در اظهاراتی جنجالی گفته است آمریکا ملزم به ادامه سیاست «چین واحد» نیست. از دیدگاه ترامپ، آمریکا نباید ملاحظات گذشته درباره جزیره تایوان را ادامه دهد. ترامپ در گفت‌وگو با شبکه فاکس‌نیوز نیز گفت، اگر پکن با واشنگتن بر سر مسائل تجاری و دیگر اختلاف‌ها به توافق نرسد، او لزومی نمی‌بیند دولتش به این سیاست (چین واحد) وفادار بماند.

گنجاندن همکاری نظامی با تایوان در هزینه‌های نظامی آمریکا نیز خشم چینی‌ها را تکمیل کرد. وزارت خارجه چین از آمریکا خواسته است تعامل و همکاری با تایوان را در بخش نظامی متوقف کند تا از آسیب‌رساندن به روابط آمریکا و چین، جلوگیری به عمل آید، اما ترامپ می‌گوید، او «خوش ندارد» که پکن برایش «تعیین‌تکلیف کند» و اینکه این تماس تلفنی از سوی «سای اینگ‌ون»، رئیس‌جمهوری تایوان، صورت گرفته و تنها یک تماس محبت‌آمیز با هدف تبریک‌گفتن برای پیروزی در انتخابات بوده است. درهمین‌حال توقیف زیردریایی آمریکا ازسوی چینی‌ها با واکنش تمسخرآمیز ترامپ روبه‌رو شد که گفت: «نمی‌خواهیمش، مال خودتان!»

ترامپ در دوره انتخابات بر مسئله تجارت خارجی آمریکا خیلی تأکید و از جمله از برخی توافق‌های تجاری با چین و مکزیک انتقاد می‌کرد. افزون‌براین، ترامپ اعلام کرده است که بخشی از مشکلات اقتصادی آمریکا به دلیل واردات کالاهای ارزان‌قیمت چینی و درهمان‌حال تولید کالاهای آمریکایی در چین است. ازاین‌رو به گفته بی‌بی‌سی، ترامپ اعلام کرده است که پس از آغاز به کارش در کاخ سفید، بر واردات کالا از چین تعرفه‌های بیشتری اعمال و برای توسعه روابط با کشورهای حوزه پیرامونی چین اقدام خواهد کرد. این در حالی است که دولت پکن اتخاذ چنین سیاست‌هایی را از سوی جناح جمهوری‌خواه آمریکا به‌نفع روابط پکن و واشنگتن نمی‌داند.

دونالد ترامپ، یک اقتصاددان منتقد سرسخت چین به نام «پیتر ناوارو» را نیز رئیس شورای تجارت ملی کرده است. این نهاد تازه‌تأسیس قرار است در تجارت و صنعت برای آمریکا سیاست‌گذاری کند. پیتر ناوارو، چهره‌ای دانشگاهی است که در دوره رقابت‌های انتخاباتی، مشاور دونالد ترامپ بود. او کتاب‌هایی نوشته که در آن از سیاست آمریکا در قبال چین به‌شدت انتقاد کرده است؛ از جمله کتاب‌های ناوارو «جنگ‌های چینی آینده» و «مرگ به دستِ چین» است.

براساس کتاب «مرگ به دست چین» ناوارو، یک فیلم مستند هم ساخته شده که روی یوتیوب نیز بارگذاری شده است. او در مقدمه این فیلم از بینندگان می‌خواهد که با نخریدن محصولات ساخت چین، از آمریکا دفاع و خانواده خود را حمایت کنند. این فیلم به تأثیر صنعت چین بر محیط‌زیست هم به‌عنوان یکی از جنبه‌های منفی رشد اقتصادی چین اشاره می‌کند.

از آنجا که انتقال قدرت در درون آمریکا بین دو دولت هنوز به‌طور کامل انجام نشده است، به نظر می‌رسد قضاوت نهایی درباره آینده و سمت‌وسوی روابط دو کشور چین و آمریکا هنوز زود است. از سویی قدرت غول‌آسای اقتصادی چین در تجارت بین‌الملل و نفوذ سیاسی این کشور در سیاست‌گذاری جهانی، نارضایتی مردمی از عملکرد اقتصادی چین و عواملی مانند چرخش نرم دولت جدید آمریکا به سمت روسیه هر یک عواملی هستند که در درازمدت تأثیر خود را دراین‌میان نشان خواهند داد.